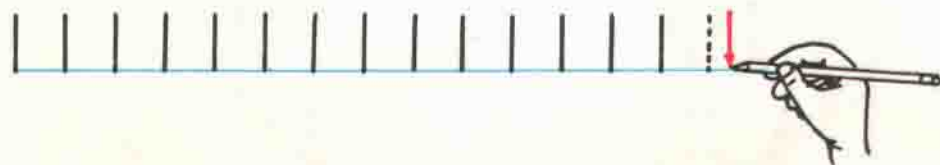


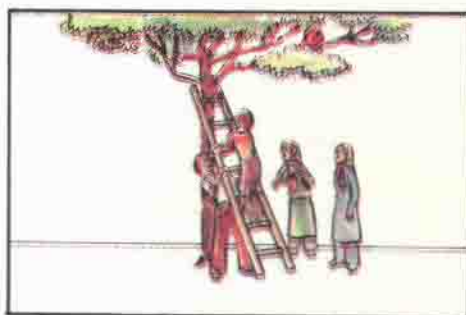
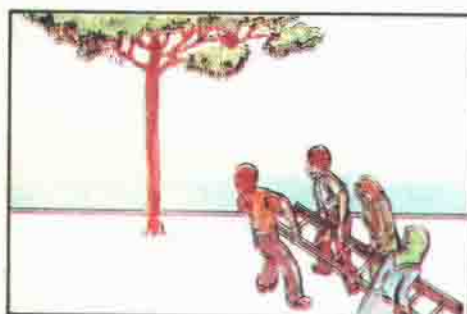
مەزھەبىي ئىزدەش ۋە يېزىق ئامۇشى
مەزھەبىي ئىزدەش ۋە يېزىق ئامۇشى
مەزھەبىي ئىزدەش ۋە يېزىق ئامۇشى
مەزھەبىي ئىزدەش ۋە يېزىق ئامۇشى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

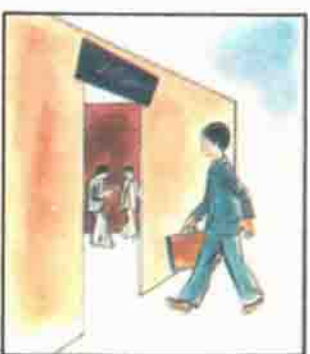
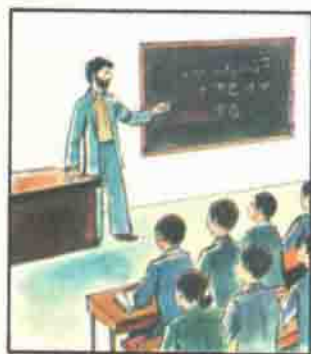
فارسى

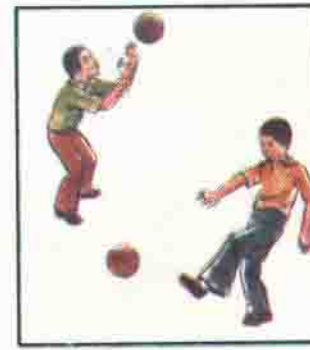
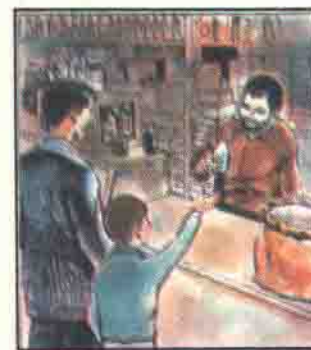
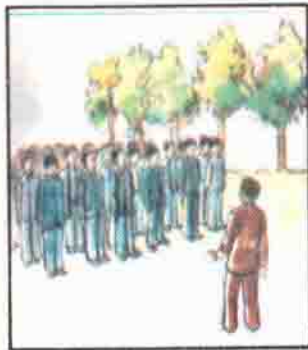
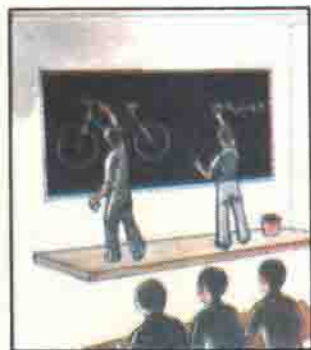
اول دبستان

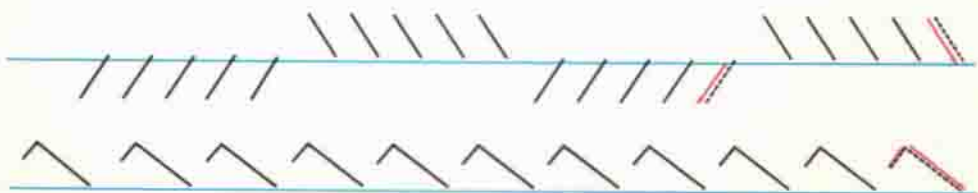
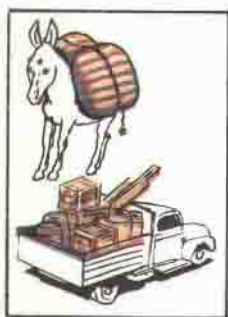
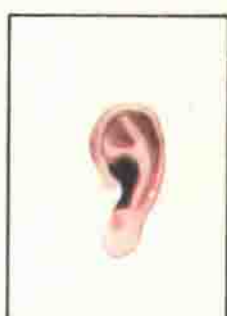


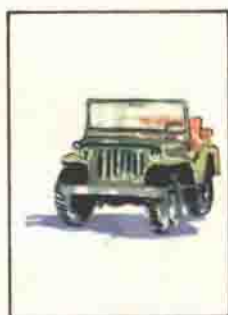


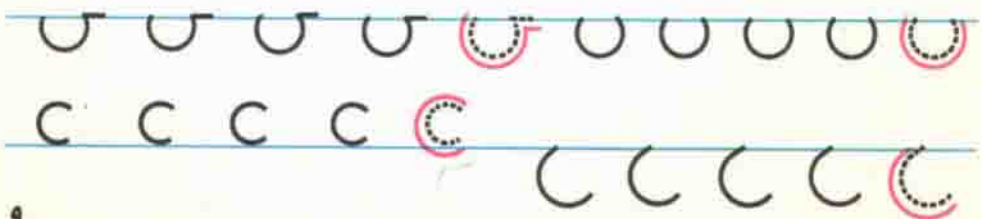
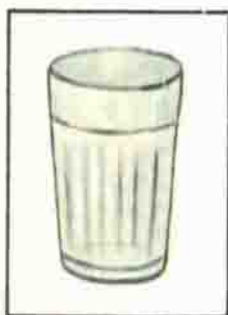
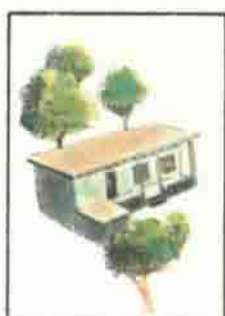


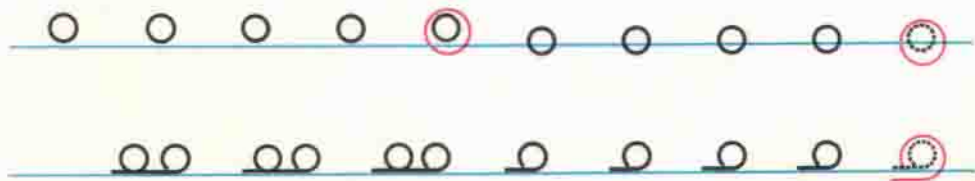
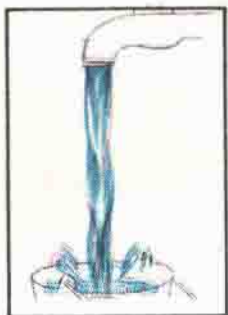


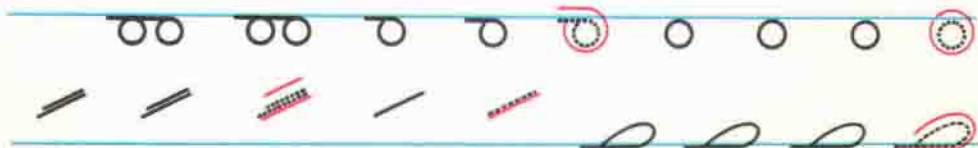
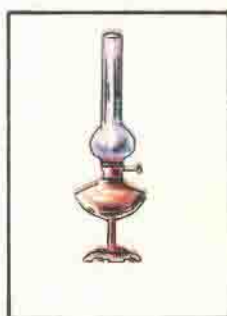
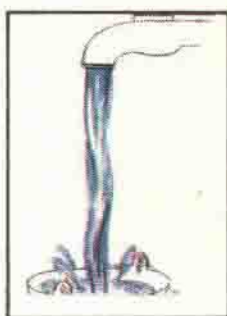


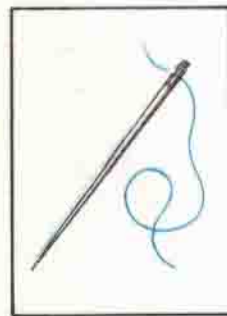
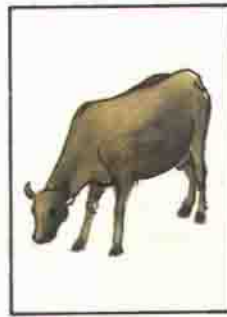
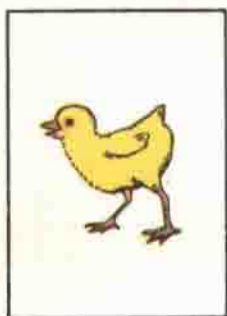














آب آب

آب

آب



بابا

بابا

بابا

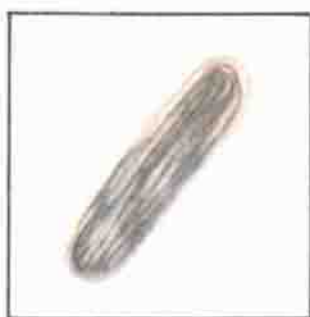
بابا آب!

ب آ ا





نان



نان



نان

نان



بابا نان !

بابا نان !

ن

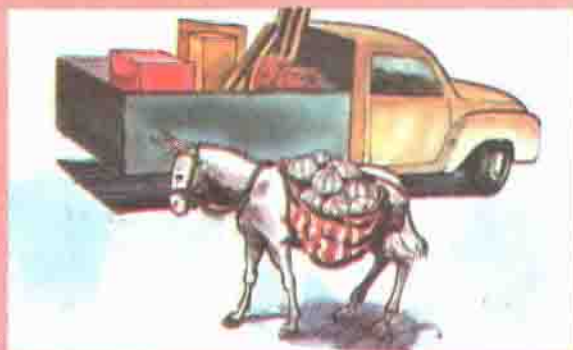


بابا آب > ا > .



بابا نان > ا > .

>



با



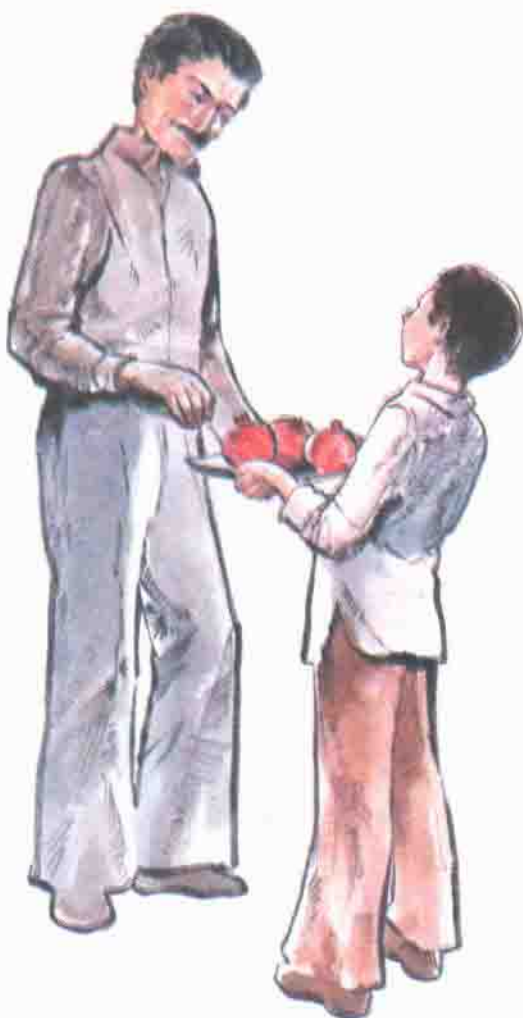
باران



آرد



اَنار



بَرادَر اَنار دارد .

بابا اَنار ندارد .

بَرادَر اَنار داد .

بابا اَنار دارد .

ا



بادام



مَن بادام دارد.

برادرم انار دارد.

برادرم بادام ندارد.

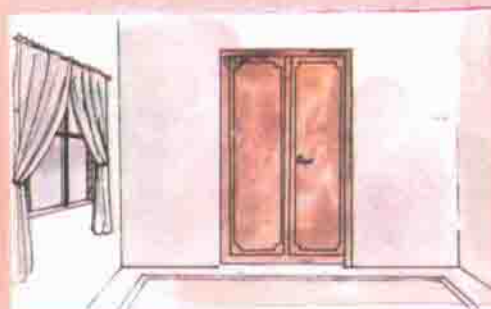
مَن انار ندارد.

م م

آب
نان
بار
باران
آرد
انار
بابا
برادر
من
بادام
در
مادر
ابر



~~آب~~
نان



بار
در



انار
بادام



آرد
باران



بابا داد .

بابا _____ داد .

بابا نان _____ .



من دارم .



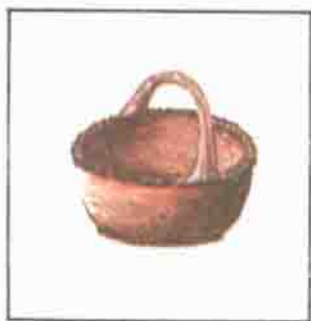
برادرم دارد .

_____ انار دارد .

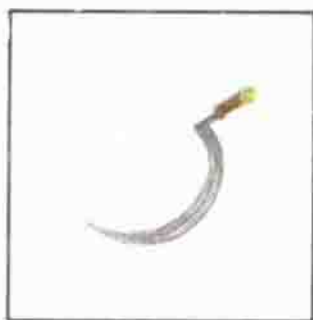
من _____ انار .

باران آهـد .
مادر در باران آهـد .
برادرم در باران آهـد .
مادر با برادرم در باران آهـد .





سَبَد

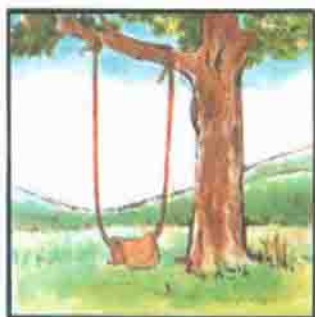


داس

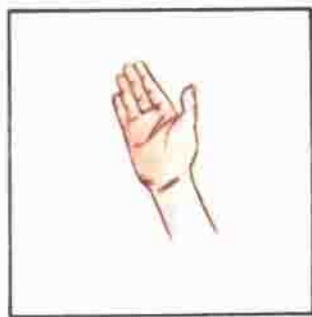


آن مَرَد اَسَب دارد.
 آن مَرَد داس دارد.
 آن مَرَد سَبَد دارد.
 آن مَرَد با اَسَب آهد.
 آن مَرَد دَر باران آهد.

س س



تَاب



دَسْت



آن تَاب اَسْت .

بابا آن تَاب را بَسْت .



آن سَبَد اَسْت .

سارا سَبَد دَر دَسْت دارد .

ت ت



توت

مَن توت داریم .

سارا توت دارد .

او با مَن دوست است .

مَن او را دوست داریم .

او و

آدم - مار - باران - دانا - أبر - مرد
 نان - اسب - آرد - دوست - آب
 مادر - است - انار - بابا - دندان
 آمد - ندارم - بادام - داس - ندارد

ا

د

آ

آدم

ذ

ه

ب

مادر آمد.

در باران آمد.

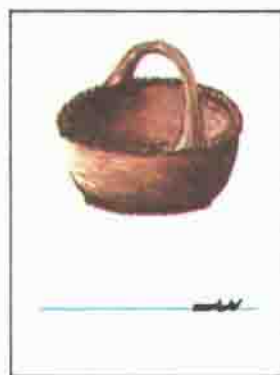
او در را _____.

مادر در دست دارد.

او در سبد دارد.

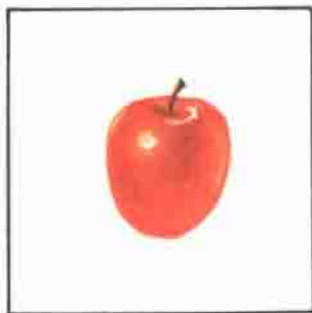
من مادرم را داریم.







سینی



سیب

این سیب است .

این سینی است .

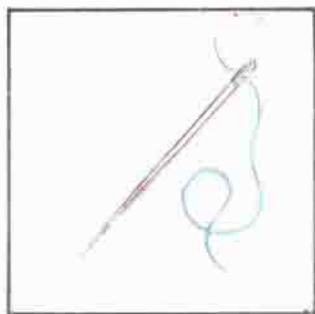
در این سینی سیب است .

آمین سینی در دست دارد .

بابا سیب بر می دارد .



ای پ ی



سوزن

آن سوزن است .
آن زن سوزن دارد .
او با سوزن می دوزد .
او با سوزن دامن می دوزد .

ز



نَمَکدان



نَمَک



آن نَمَک است .

آن نَمَکدان است .

این کُودَک اَکَرَم است .

اَکَرَم نَمَکدان در دَست دارد .

او با نَمَکدان نَمَک می ریزد .

ک ک



بُز



اُرْدَك



اين اُرْدَك است .

اُرْدَك در آب است .

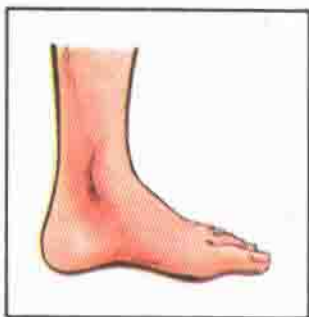
اُرْدَك در آب بازي مي كُند .



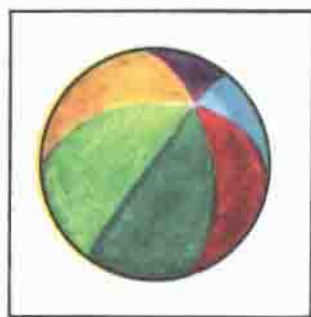
اين بُز است .

اين بُز بازي مي كُند .

ا و



پا



توپ

اَکَرَم توپ دارد .
 اَکَرَم با پَری دوست است .
 اَکَرَم با پَری توپ بازی می کند .
 پَری توپ را می اندازد .
 اَکَرَم توپ را با پا می زند .



پ پ



نانوا

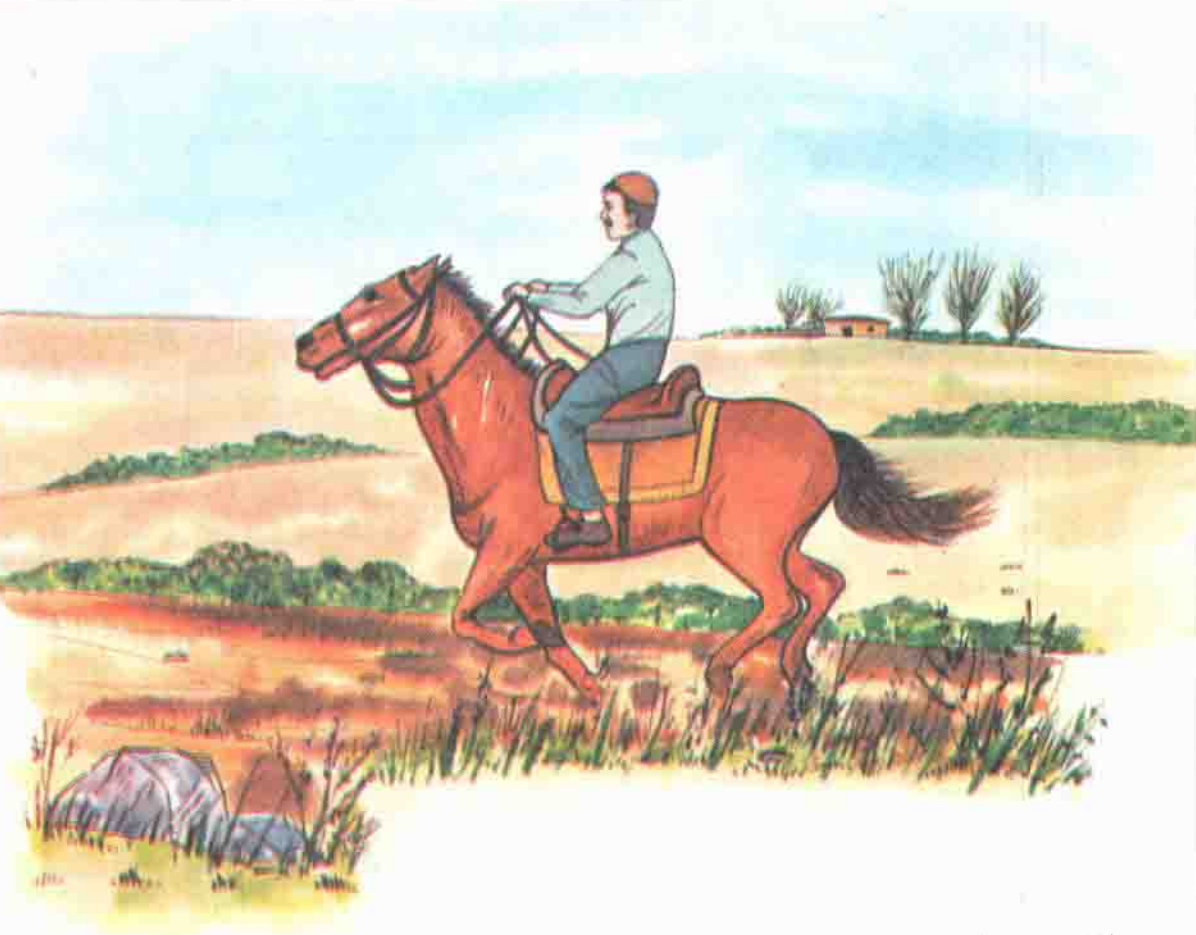
این مرد نانوا است.

نانوا نان می‌پزد.

نانوا نان را در تنور می‌پزد.

او نان را از تنور بیرون می‌آورد.

و



آن آسب می دود .
 آن ————— تُند می دود .
 آن هرد آسب سوارسی ————— .
 آن ————— آسب را تُند می راند .

کتابخانه
 وزارت معارف و اوقاف و صنایع
 قزوین



دَوَات



اين دَوَات اُست .
اَكْرَم ————— را هِي اَوْرَد .



اين پَرُويز اُست .
پَرُويز هِي دَوَد .
پَرُويز وَ اَمِين ————— هِي كُنند .





















امروز باران بارید.
امروز باران تَنَد بارید.
مَن در دِیستان بودَم.
مَن از دِیستان آمَدَم.
مَن تَنَد آمَدَم.

اِسْمِ اَیْنِ پسرِ نادرِ است .

نادرِ دوستِ اَمینِ است .

کتابِ اَمینِ در دَسْتِ نادرِ بود .

نادرِ کتابِ او را پس داد .





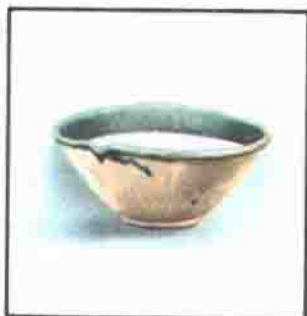
اکرم سه روز بیمار بود.

امروز اکرم به دبستان می رود.

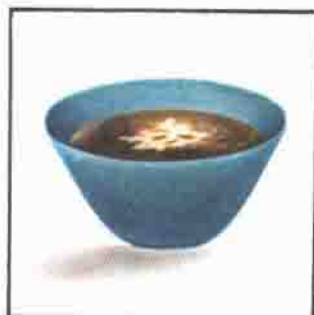
مادر اکرم به مدیر دبستان نامه می نویسد.

او به مدیر می نویسد که اکرم بیمار بوده است.

ه ه



کَشک



آش



مادرِ اکرم آش می پزد .
 اکرم سبزی را پاک می کند .
 اکرم سبزی را در آش می ریزد .
 مادرِ اکرم کَشک دُست می کند .
 او کَشک را در آش می ریزد .
 اکرم و امین آش را دوست دارند .

ش ش



دَفْتَر



کِیْف

امین برادرِ اکرم است .

پدرِ امین و اکرم در مُسافِرَت است .

فردا امین و اکرم با مادرِ پیشِ پدرشان

می رَوَند .

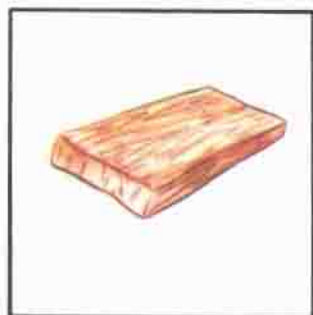
امین و اکرم کِیْف، کِتاب و دَفْتَرشان

را می بَرند .



امین و اکرم در مسافرت درس را فراموش
نمی‌کنند.

ف ف



تخته



میخ

امین با پدرش از بازار تخته خرید.
 امین با پدرش از بازار میخ خرید.
 امین میخ و تخته را به خانه برد.
 او با تخته و میخ میز ساخت.
 پدرش در ساختن میز به او کمک کرد.

خ خ





















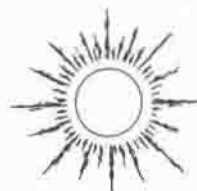
خود - می خورد - خورشید - نوک - دو



خروس ——— دارد.



خروس به زمین نوک می زند
و دانه ———.



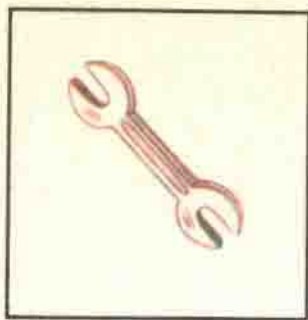
————— را در آسمان
می بینیم.



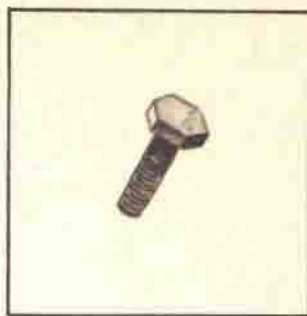
امین به دوست ———
نامه می نویسد.



اکرم ——— روز بیمار بود و
به دبستان نرفت.



آچار



پیچ

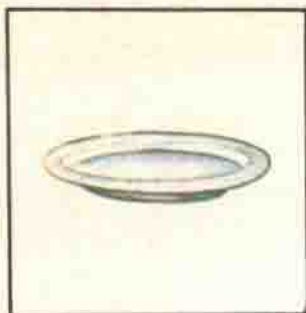
امین دوچرخه دارد.
پیچ دوچرخه‌اش باز شده است.
امین با آچار پیچ دوچرخه را سفت
می‌کند.

او دوچرخه‌سواری را دوست دارد.

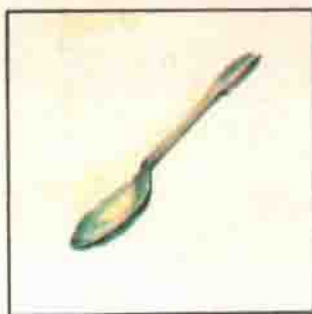


چ

چ



بُشْقَاب



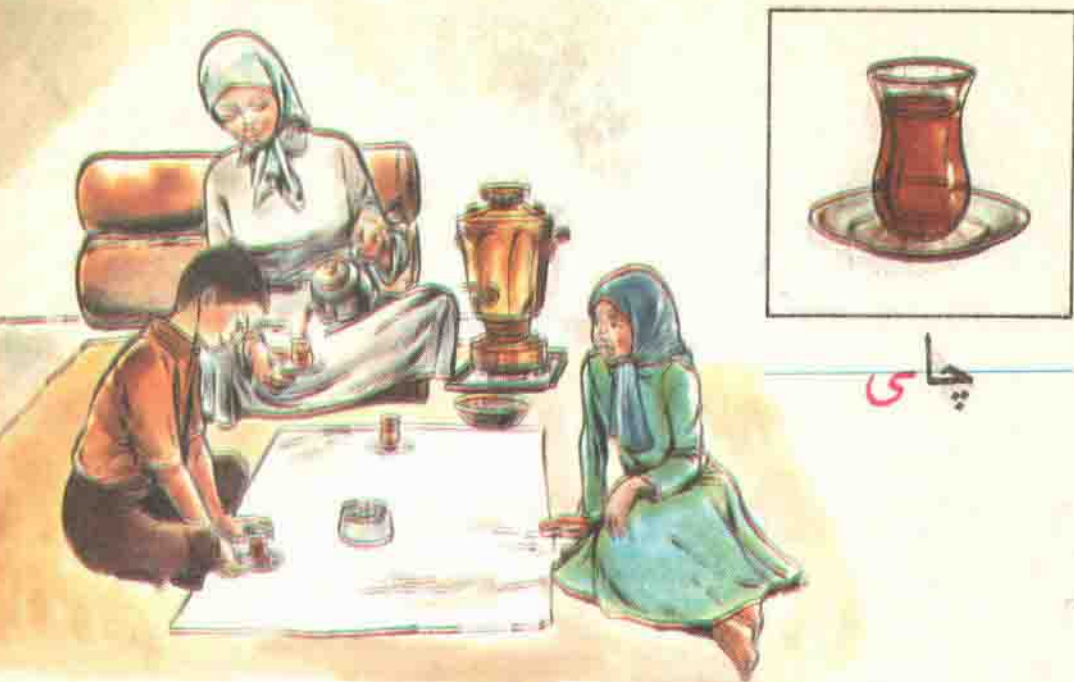
قَاشُق

امین و اکرم به مادر کَمک می‌کنند.
 اکرم قَنَدان را پُر از قَنَد می‌کند.
 امین بُشْقَاب و قَاشُق را به اُتاق
 می‌آورد.

اکرم سُفره را به اُتاق می‌آورد.



ق ق



چای

مادرِ اکرم و امین چای دُرست می‌کُند.

او چای را در قوری دَم می‌کُند.

وقتی چای در قوری دَم می‌کشد،

مادر برایِ اکرم و امین یک استِکان

چای می‌ریزد.

ی ی



گوسفند



سگ

یک روز اکرم و امین با پدر بزرگ به گردش
رفتند. وقتی که برمی گشتند، یک سگ چوپان
دیدند. پدر بزرگ گفت: گرگ از سگ چوپان می ترسد.
سگ چوپان وقتی که گرگ را ببیند، پارس
می کند. گرگ از ترس سگ به گوسفندان
نزدیک نمی شود.

گ گ





این مرد کشاورز است.

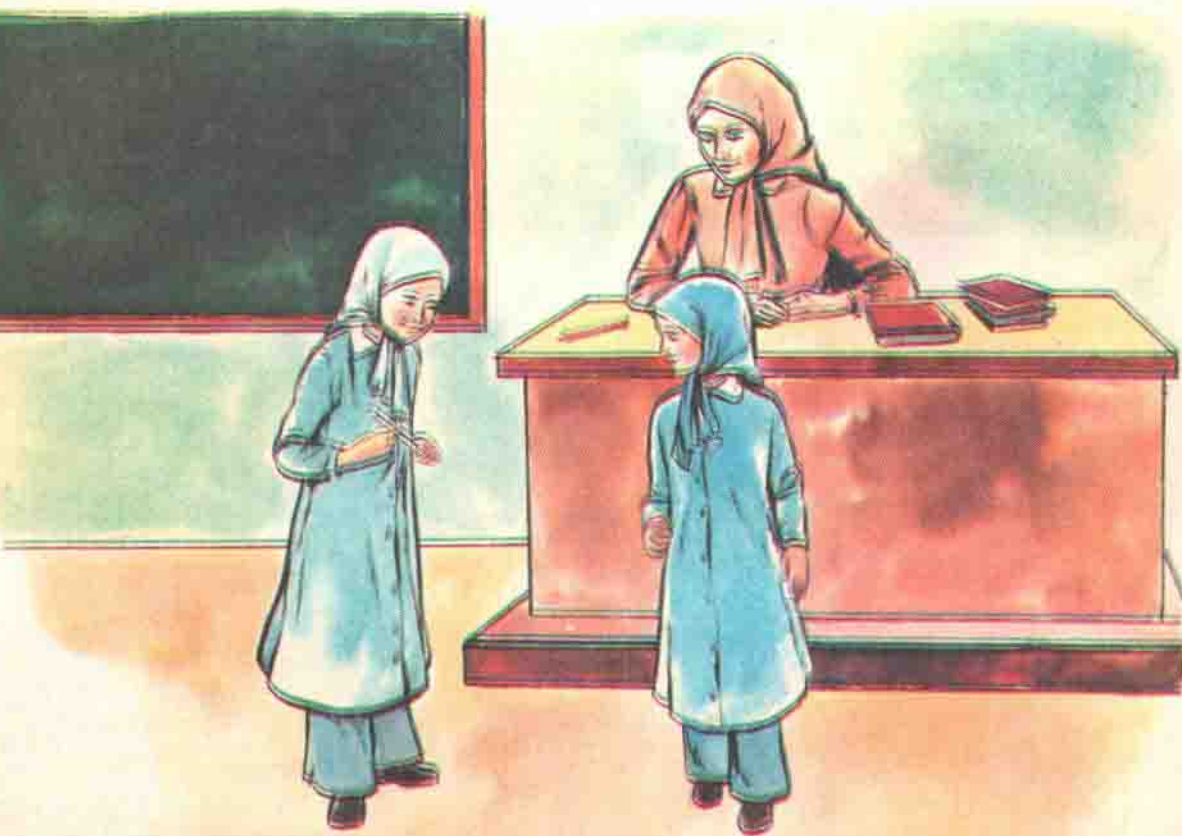
او یک اسب دارد.

او اسب را به گاری می بندد.

او برای باربری از اسب و گاری استفاده
می کند.

اسب می تواند بار سنگینی را بکشد.

مَریَمِ مِدادش را گُم کرده بود . اکرم آن
را پیدا کرد و پیش آموزگار بُرد . آموزگار
مِداد را به دانش آموزان نشان داد .
مَریَمِ مِدادش را شناخت . آموزگار مِداد
را به مَریَم داد .
مَریَم از اکرم سپاسگزاری کرد .























جوجه



برنج



جواد دوستِ امین است.

پدرِ جواد کشاورزی می‌کند.

او برنج و گندم می‌کارد.

جواد یک جوجه دارد.

او برای جوجه دانه می‌ریزد.

جوجه به زمین نوک می‌زند

و دانه می‌خورد. امین و جواد جوجه

را دوست دارند.

ج ج

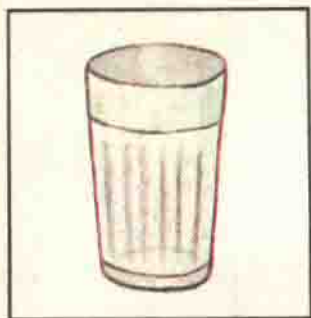


شَب بود . ماهِ پُشتِ ابر بود .
امین و اکرم به آسمان نگاه می‌کردند .
آن‌ها ماه و ستاره‌ها را نمی‌دیدند .
همه جا تاریک بود .

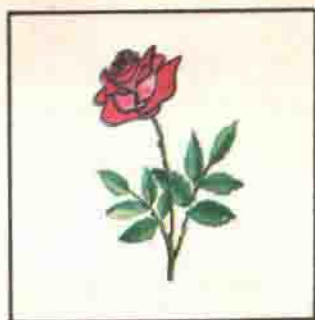
باد ابرها را بُرد . ماه از پشتِ
ابر بیرون آمد . مهتاب زمین را
روشن کرد . اکرم گفت : بَه بَه مهتاب
همه جا را روشن کرده است .

ه ه ه ه ه





لیوان



گل

امین دانش آموز خوبی است. او لباسهای
خود را تمیز نگه می دارد. شاخه های گل را
نمی شکند. با لیوان خودش آب می خورد.
همیشه به دیگران کمک می کند.
امین و جلال کلاس را تمیز می کنند.



جلال



لانهٔ پرنده‌ها

درخانهٔ امین و اکرم درخت بُزرگی است.

روی شاخهٔ این درخت پرندهٔ زیبایی لانه

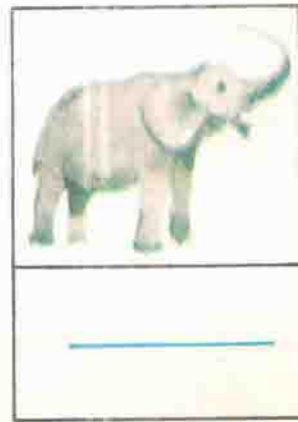
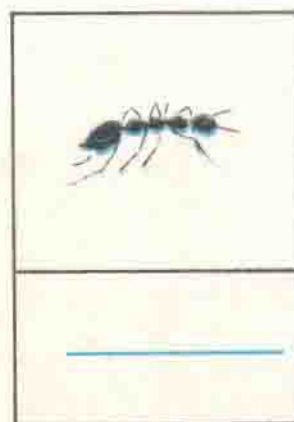
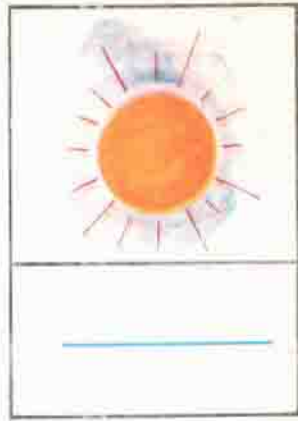
دارد. امین و اکرم پرنده‌ها را دوست دارند.

امین و اکرم به جوجه‌ها و لانهٔ پرنده‌ها

دست نمی‌زنند.



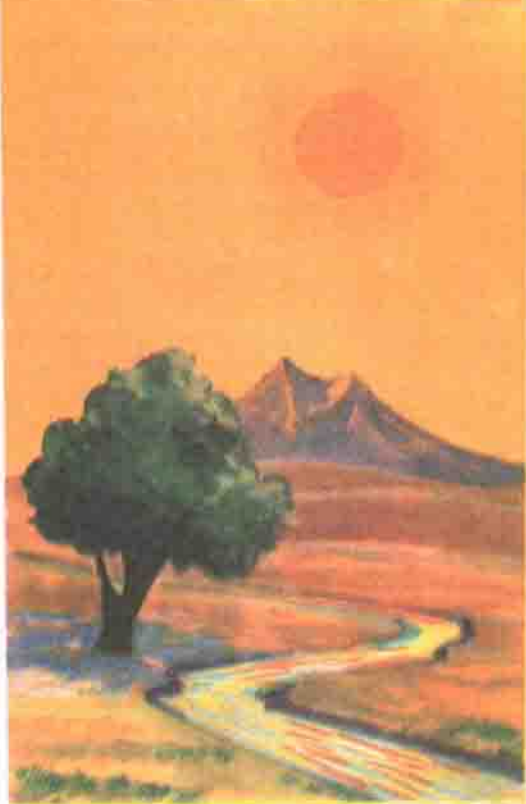
س ←



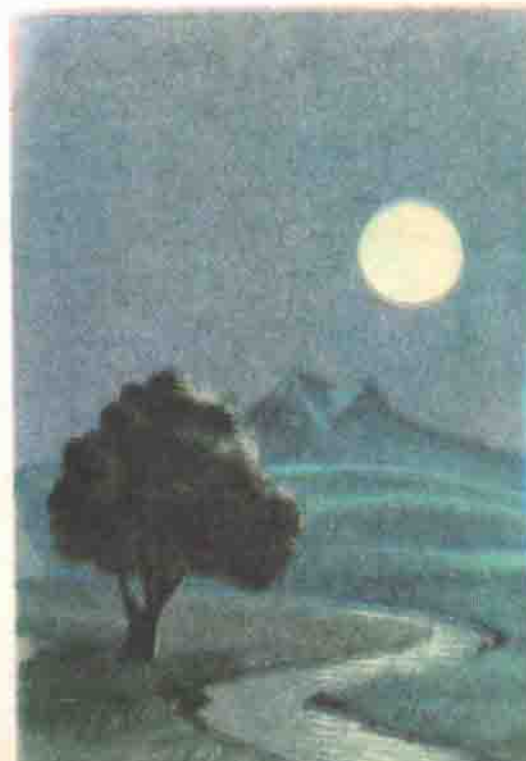
رَنگ - جایی بلند - پُرآز - کتابخانه
 نزدیک دِستان - قَشَنگ است

مدرسه	مدرسه ما یک _____ دارد.
خانه	خانه ما _____ است.
کوزه	کوزه آب _____ آب است.
لانه	لک لک لانه خود را در _____ _____ می سازد.
جوجه	جوجه من _____.
سُفره	سُفره ما سفید است.

خورشید زمین را
روشن می‌کند. روز که
خورشید می‌تابد، آفتاب
زمین را گرم می‌کند.
روزهای آفتابی گرم
و روشن است.



شبهایی که ماه می‌تابد،
مَرتاب زمین را روشن
می‌کند. شبهایی که ماه
نمی‌تابد، تاریک است.



خواهر و برادر

اکرم و امین خواهر و برادر هستند.
امین دو سال از اکرم بزرگتر است. وقتی که
اکرم درس می خواند، امین به او کمک می کند.
این خواهر و برادر در کارها به یکدیگر
کمک می کنند. آنها خوب درس می خوانند.

خوا ← خا





شاله و گل

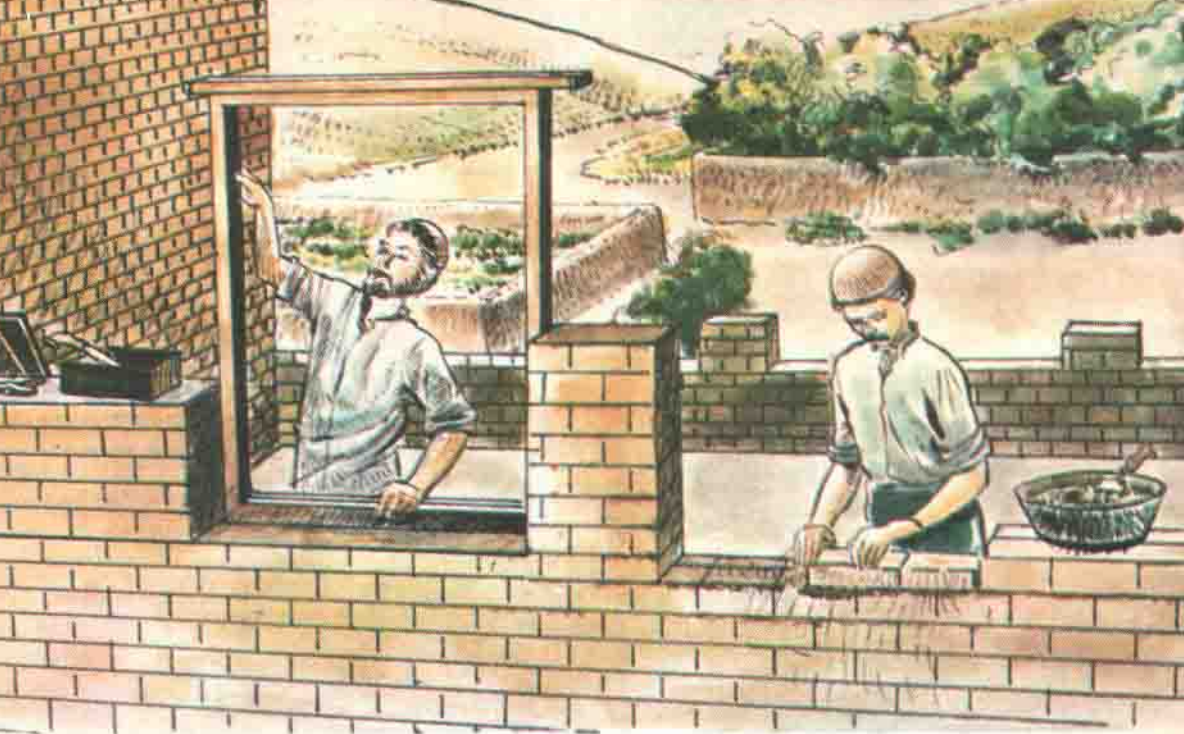
شاله، دوست اکرم، شاخه گلی را در
گلدان کاشته بود. او هر روز چهار بار به
گلدان آب می داد. پس از چند روز شاخه
گل پژمرده شد.

اکرم وقتی که گل پژمرده را دید، به



زاله گفت: به گل‌دان نباید زیاد آب داد. اگر به
گل‌دان زیاد آب بدهیم، زود پُشمرده می‌شود.
زاله فهمید که اگر روزی یک بار به گل‌آب
بدهد، گل پُشمرده نمی‌شود.

ش



هَکَّارِی

اِسْمِ پَدَرِ اکرم و امین ، هَجید است .
هَجید و گریم و اکبر با هَم کار می کنند .
هَجید بَنّا است . او دیوارها و سَقَفِ خانه
را می سازد .

گریم نَجّار است . او ذرها و پنجره های



خانه را از چوب می سازد.
اکبر هم نقاش است. او در و پنجره و
دیوارهای خانه را رنگ می زند.
این سه نفر در ساختن خانه با یکدیگر
همکاری می کنند.



صابون

اکرم و امین زود از خواب بیدار می شوند.
آنها دست و صورت خود را با آب و
صابون می شویند. هر یک از آنها مسواک
مخصوص به خود دارد. آنها با مسواک
مخصوص به خود دندانها را مسواک
می کنند.

ص ص



حوله

اکرم و امین صُبح زود از خواب بیدار
 می شُوند. آنها هر روز صُبح دُست و صورتِ
 خود را با آب و صابون می شویند،
 دندانها را بِسواک می کنند، دُست و صورتِ
 را با حوله خُشک می کنند، لباس می پوشند،
 صُبحانه می خورند و به دُبستان می رُوند.

ح

پدر هر روز صبح زود از خواب بیدار
می شود. مادر هر روز صبح زود از خواب
بیدار می شود.

پدر هر روز نماز می خواند.
مادر هر روز نماز می خواند.
وقتی که پدر نماز می خواند، اکرم و
امین گوش می کنند تا یاد بگیرند.
این خواهر و برادر می خواهند وقتی
که بزرگ شدند نماز بخوانند.
خدا کسی را که نماز می خواند دوست
دارد.

حوله - پښتورده - مخصوص



هرکس باید با مسواک
به خود
دندانهایش را مسواک
کند.



اکرم دست و صورت
خود را با
خشک می کند.



اگر به گل زیاد آب
بدهیم ، زود
می شود.



اکرم به مدرسه

_____.



پدر کتاب می خواند.

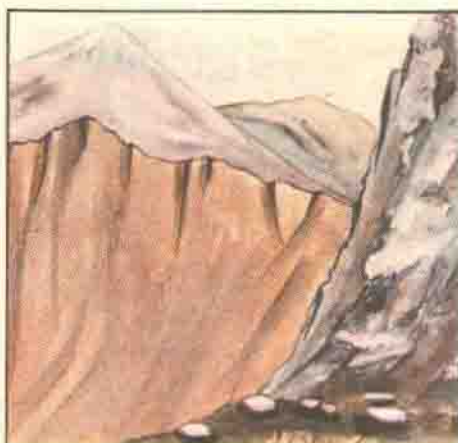


امین نامه _____.

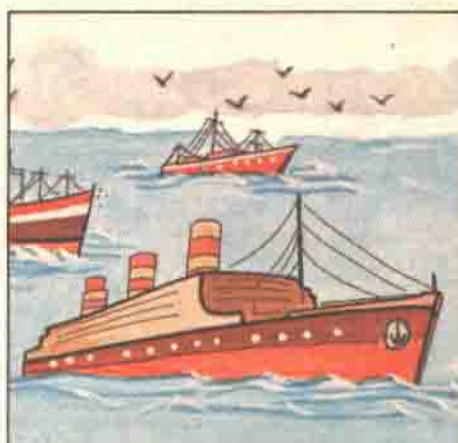


اکرم به جوجه دانه

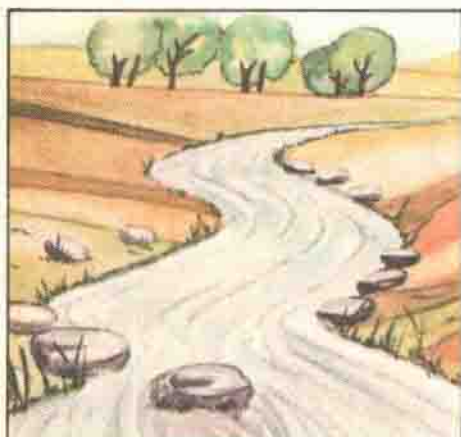
_____.



به بالای — قلّه
می‌گوییم.



کشتیها در —
رفت و آمد می‌کنند.



آب — به دریا
می‌ریزد.



فیل در — زندگی
می‌کند.



طناب

زنگِ تفریح است. بچه‌ها در حیاط مدرسه
بازی می‌کنند. طاهره و فاطمه با هم دوست
هستند. آنها در یک طرف حیاط طناب
بازی می‌کنند. اکرم در وسط حیاط با
بچه‌های دیگر توپ بازی می‌کند.
بچه‌ها دقت می‌کنند که توپ به شیشه
نخورد.

ط



دانش آموزان خوب

نزدیک ظهر است. ناظم مدرسه زنگ می زند.
بچه ها با نظم و ترتیب از کلاس بیرون می آیند.
مدیر و ناظم هم به حیاط مدرسه می آیند.
بچه ها هنگام رفتن به خانه از مدیر و ناظم
خدا حافظی می کنند.
بچه ها در راه خانه مواظب هستند که کتاب
خود را گم نکنند.

ظ



مَزْرَعَةُ كُنْدُم

يَك رُوز دَانِشْ أَهْوَزَانْ بَا هُكَلِّمْ خُودْ بَه
گَرْدِشْ رَفْتَنْد. أَنِهَا بَه يَك مَزْرَعَةُ كُنْدُم كِه
نَزْدِيكِ دَبَسْتَانْ بُوْد رَفْتَنْد.

هُكَلِّمْ دَر بَارَةُ شُخْمِ زَدَن وَ دَانِه پَاشِيدَن وَ
دِرُو كَرْدَن بَرَايِ بَچَه‌هََا مُصَحَّبَتْ كَرْد.

هُكَلِّمْ گُفْت: كِشَاوَرَزَانْ بَرَايِ بَه دَسْت



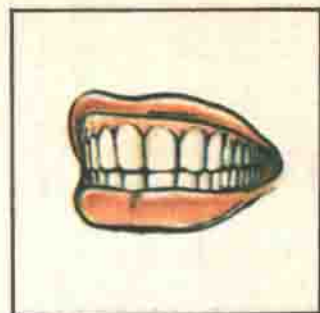
آوردن گندم خیلی زحمت می‌کشند تا زمین
را آبیاری کنند.

بچه‌ها، بعد از صحبتِ مُعَلِّم، بیرون
از مزرعه شروع به بازی کردند. آنها مواظب
بودند که گندمهای مزرعه را خراب نکنند.
بچه‌ها موقع ظهر در یک جا جمع شدند
و همراه مُعَلِّم به مدرسه برگشتند.

ع ع ع ع

طَنَاب - ظُهر - بَعْد - مُعَلِّم - حَيَاط - نَظْم
 سَطْل - خُرَا حَافِظ - شُرُوع - خَيَّاط - وَسْط
 جَمْع - طَرْف - عِيد - مُوَاطَّيْت - مَزْرَعَه
 ظَلَم - نَاطِم

ط	ظ	ع ح ع



لثه

اکرم دختر پاکیزه‌ای است. دوست ندارد که
بدن و لباسش کثیف باشد. امین هم، مثل
اکرم، پسر پاکیزه‌ای است.
آنها هر شب دندانهایشان را مسواک
می‌کنند و دهان و لثه‌هایشان را می‌شویند.
می‌دانند که دندان و لثه کثیف ممکن
است باعث بیماری بشود.

ث ت



یک روز طاهره مریض بود. وقتی که آموزگار
اسم دانش آموزان را می خواند، طاهره حاضر نبود.
اکرم به آموزگار گفت: طاهره مریض است.
آموزگار گفت: بچه ها من امروز عصر به دیدن

طاهره می روم شما هم می توانید با من به
دیدن او بیایید.

بعضی از بچه ها گفتند که ظهر از پدر یا
مادرشان اجازه می گیرند و با آموزگار به خانه
طاهره می روند.

عصر آن روز آموزگار و بعضی از دوستان
طاهره به دیدن او رفتند. طاهره خیلی
خوشحال شد و از آنها تشکر کرد.

ض ض

باغِ اَنار

اَصْغَرُ پسرِ عَمّوی اکرم و امین است.

پَدْرُ اَصْغَرِ باغبان است. او یک باغِ اَنار دارد. باغِ
او هر سال بِمقدارِ زیادی میوه می دهد. پَدْرُ اَصْغَرِ از
دِرختهای باغ به خوبی مُواظبت می کند. اَصْغَرِ در
آبیاری و سَپاشی درختها به پدرش کمک می کند.



وقتی که میوه‌ها می‌رسد، **آصغر** و پدرش میوه‌ها
را می‌چینند. بعد آنها را برای فروش به شهر
می‌فرستند.

آنها وقتی که میوه را می‌چینند، مواظب هستند
که تیغ به دستشان نرود.

غ غ غ غ



غذای لذیذ

مادرِ امین و اکرم غذا می پزد. امین و اکرم در پختن غذا به مادر کمک می کنند. او آبگوشت می پزد. وقتی که آبگوشت آماده شد، آن را در کاسه‌ای می ریزد و سر سفره می گذارد.

آبگوشت غذای لذیذی است. امین و اکرم این غذا را خیلی دوست دارند. آنها از خوردن آبگوشت لذت می برند.

ذ



لَئِه - مَرِيض - باغبان - می‌گزارد - کلاغ
 باعث - لَئِيز - حاضر - باغ - رِضا - مِثل
 کثیف - حوض - تیغ - لذَّت - اصغر -
 اذان - ثواب - وُضو - آذر

ذ	غ غ غ غ غ	ض ض ض	ث ث ث

الفبای فارسی

صدا و شکلِ هریک از حروفهای الفبای فارسی را یاد گرفتیم. اکنون اسمِ هریک از آنها را هم یاد می‌گیریم:

ا	الف	چ	چ
ب ب	ب	ح ح	ح
پ پ	پ	خ خ	خ
ت ت	ت	د	دال
ث ث	ث	ذ	ذال
ج ج	جیم	ر	ر

ز	ز	ف ف	ف
ژ	ژ	ق ق	قاف
س س	سین	ک ک	کاف
ش ش	شین	گ گ	گاف
ص ص	صاد	ل ل	لام
ض ض	ضاد	م م	میم
ط	طا	ن ن	نون
ظ	ظا	و	واو
ع ع	عین	ه ه	ه
غ غ	غین	ی ی	ی

خُدا

خُدا خورشید و زمین را آفرید. خُدا ماه و ستارگان را آفرید.
خُدا گیاهان و جانوران را آفرید. خُدا ما را آفرید.
ای خدای مهربان که خورشید و زمین و ماه و ستارگان
را آفریدی؛

ای خدای مهربان که گیاهان و جانوران را آفریدی؛
ای خدای مهربان که ما را آفریدی؛
ای خدای مهربان که برای ما همه چیز آفریدی؛
ما همیشه تو را می‌پرستیم.

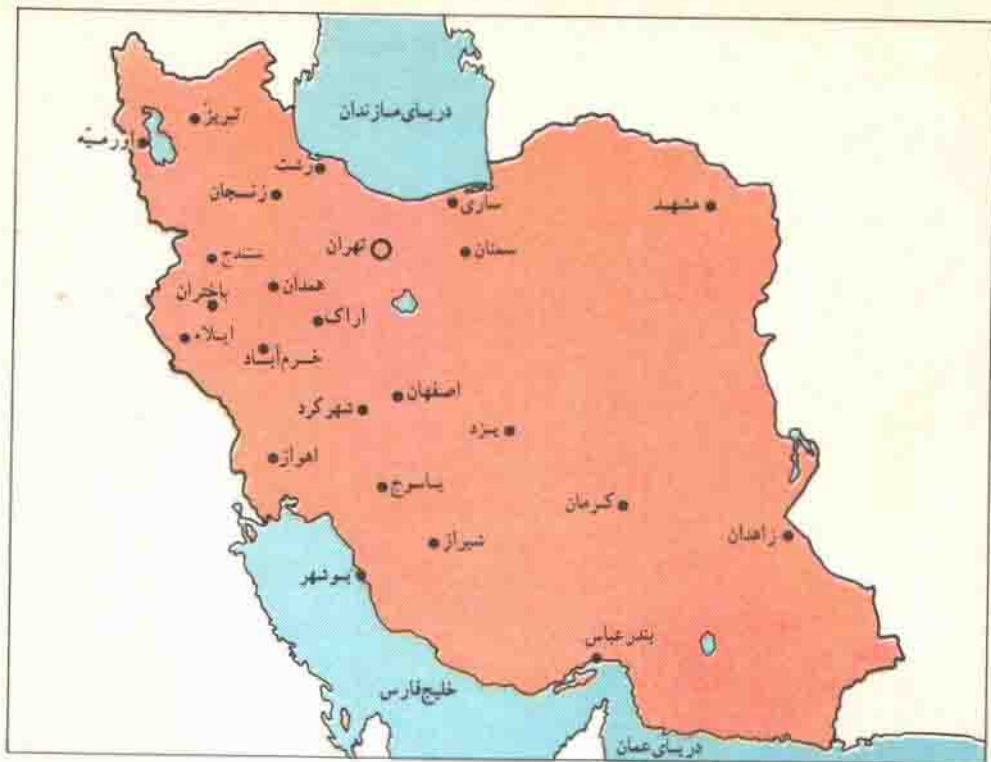
مُعَلِّم

روزی که به مدرسه آمدیم خواندن و نوشتن نمی دانستیم. از همان روزهای اوّل، مُعَلِّمِ مهربان ما را راهنمایی کرد. او به ما خواندن و نوشتن یاد داد.

او به ما یاد داد که همیشه دفترها و کتابهای خود را پاکیزه نگاه داریم.

او به ما یاد داد که با دوستان خود مهربان باشیم.
او به ما یاد داد که همیشه پاکیزه باشیم تا بیمار نشویم.
او به ما یاد داد که به پدر و مادرمان احترام بگذاریم.
او به ما یاد داد که با خواهر و برادر خود مهربان باشیم.
او به ما یاد داد که دیگران را دوست داشته باشیم و به آنها کمک کنیم.

ما از مُعَلِّمِ خود سپاسگزاریم که به ما خواندن و نوشتن یاد داد.
از او سپاسگزاریم که مانند پدر یا مادری مهربان، به ما کارهای خوب یاد داد.



میهن ما

کشورِ ما ایران است.

ما در ایران زندگی می‌کنیم.

ایران میهنِ ماست.

کشورِ ما شهرها و روستاهای بسیار دارد.

بعضی از مردم کشورِ ما در روستاها و بعضی دیگر در شهرها زندگی می‌کنند.

ما در هر جا که زندگی کنیم، میهنِ خود را دوست داریم.



مردم میهنِ ما

کشورِ ما دریا و کوهستانها و
دشتهای فراوان دارد.

بعضی از مردم ایران در کنار
دریاها زندگی می کنند.



بعضی از مردم ایران در
کوهستانها زندگی می کنند.



بعضی از مردم ایران در
دشتهای زندگی می کنند.



مردم میهنِ ما در هر جا که
زندگی کنند، ایرانی هستند.



فرزندانِ ایران

ما گُلْهَایِ خندانیم فرزندانِ ایرانیم
ما سَرَزَمینِ خود را مانندِ جان می‌دانیم
ما باید دانا باشیم هشیار و بینا باشیم
از بَهرِ حفظِ ایران باید توانا باشیم
آزاد باش ای ایران آباد باش ای ایران
از ما فرزندانِ خود دلشاد باش ای ایران

عبّاسِ یحییی شریف



نوروز

به روزِ اوّلِ سالِ نوروز می‌گوییم. نوروز عیدِ مردمِ ایران است.
مردمِ کشورِ ما پیش از نوروز، خانه‌هایِ خود را تمیز و پاکیزه
می‌کنند.

در نوروز به دیدنِ یکدیگر می‌رویم و از بیماران دیدار می‌کنیم.
از یک نوروز تا نوروزِ دیگر یک سال است.



شنبه

یکشنبه

دوشنبه

سه‌شنبه

چهارشنبه

پنجشنبه

جمعه

روزهای هفته

یک هفته هفت روز است.

اسم روزهای هفته را یاد بگیریم:

شنبه، یکشنبه، دوشنبه، سه‌شنبه،

چهارشنبه، پنجشنبه و جمعه.

شنبه روزِ اوّلِ هفته است.

جمعه روزِ آخرِ هفته است.

روزِ جمعه دبستان تعطیل است.

ماه و سال

یک سال دوازده ماه است.

اسم این دوازده ماه را یاد بگیریم:

خرداد

اردیبهشت

فروردین

شهریور

مرداد

تیر

آذر

آبان

مهر

اسفند

بهمن

دی

چهار فصل

یک سال چهار فصل دارد:

فصل بهار، فصل تابستان، فصل پاییز و فصل زمستان.

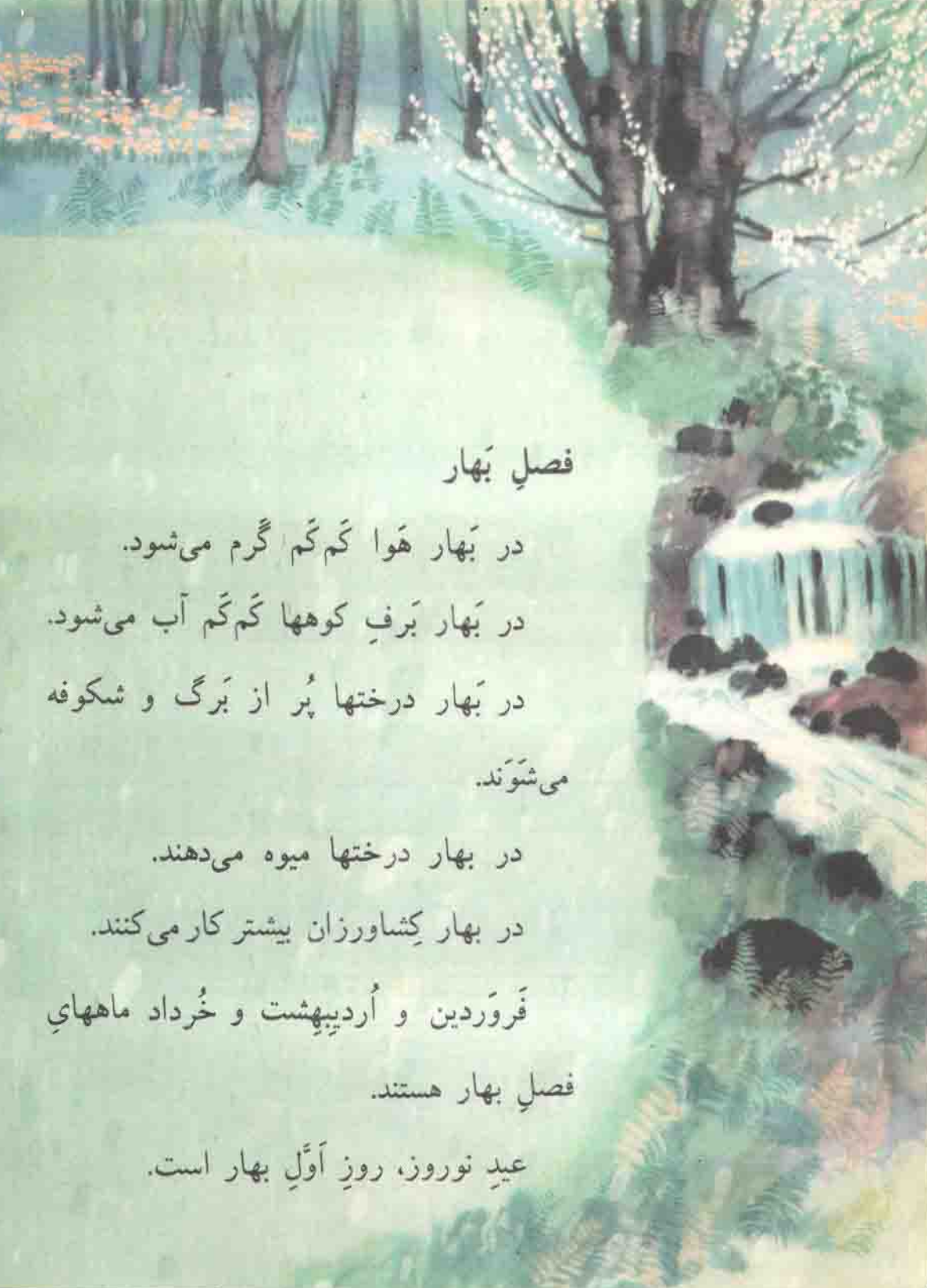
یک فصل سه ماه دارد:

فروردین، اردیبهشت و خرداد ماههای فصل بهار هستند.

تیر، مرداد و شهریور ماههای فصل تابستان هستند.

مهر، آبان و آذر ماههای فصل پاییز هستند.

دی، بهمن و اسفند ماههای فصل زمستان هستند.



فصلِ بهار

در بهار هوا گم گم گرم می شود.
در بهار برف کوهها گم گم آب می شود.
در بهار درختها پر از برگ و شکوفه
می شوند.

در بهار درختها میوه می دهند.
در بهار کشاورزان بیشتر کار می کنند.
فروردین و اردیبهشت و خرداد ماههای
فصلِ بهار هستند.

عیدِ نوروز، روزِ اوّلِ بهار است.

A vibrant illustration of a landscape. In the foreground, a river flows from the right, cascading over rocks. On the right bank, a tree with green leaves and several large, ripe red apples stands prominently. The background features rolling hills and mountains under a clear sky. The overall style is that of a classic children's book illustration.

فصلِ تابستان

در تابستان هوا گرم‌تر می‌شود.

در تابستان برفِ کوهها بیشتر آب می‌شود.

در تابستان چشمه‌ها و رودها پُر آب

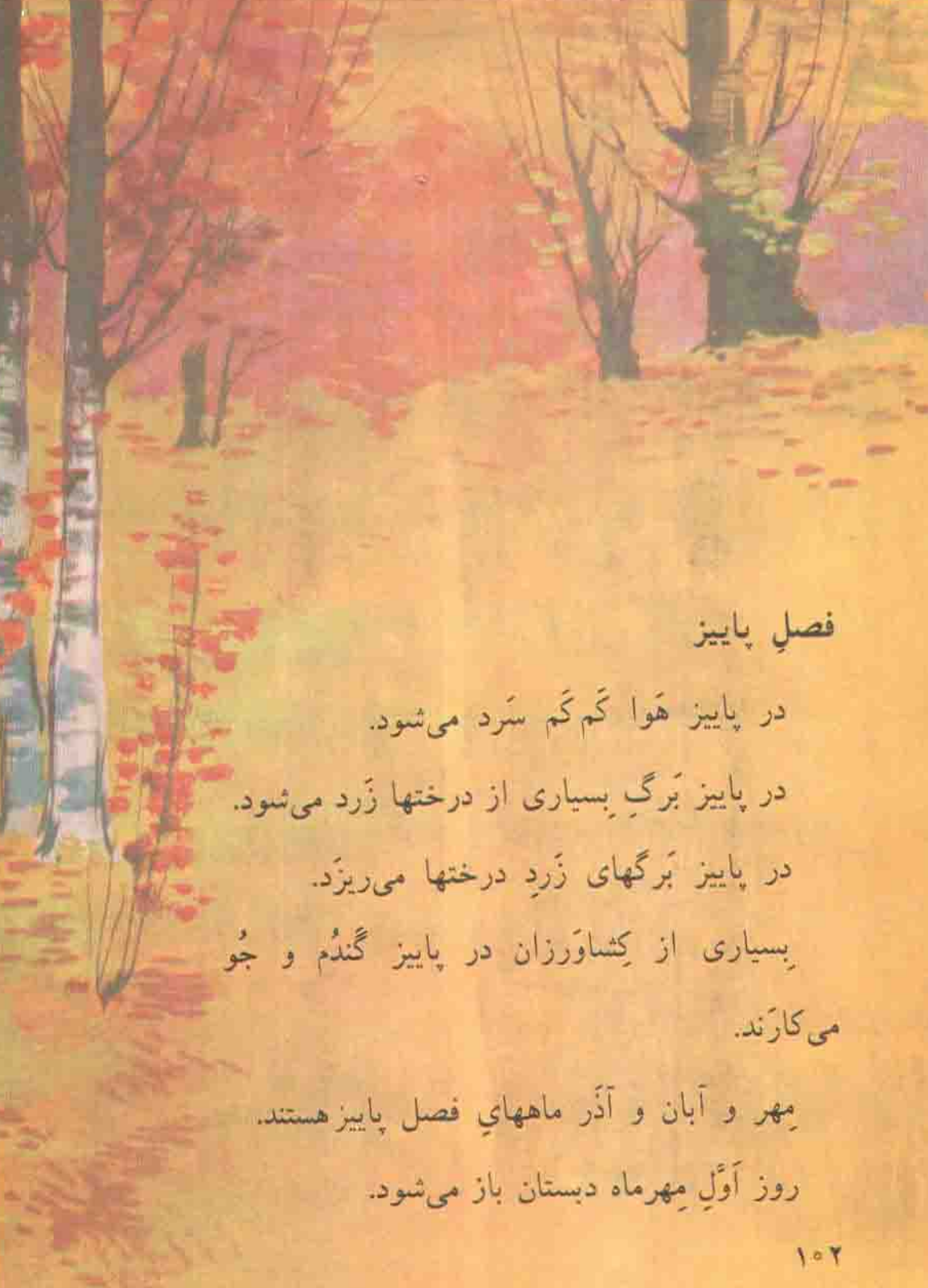
می‌شوند.

در تابستان بسیاری از میوه‌ها می‌رسند.

تیر و مُرداد و شهریور ماههای فصل

تابستان هستند.

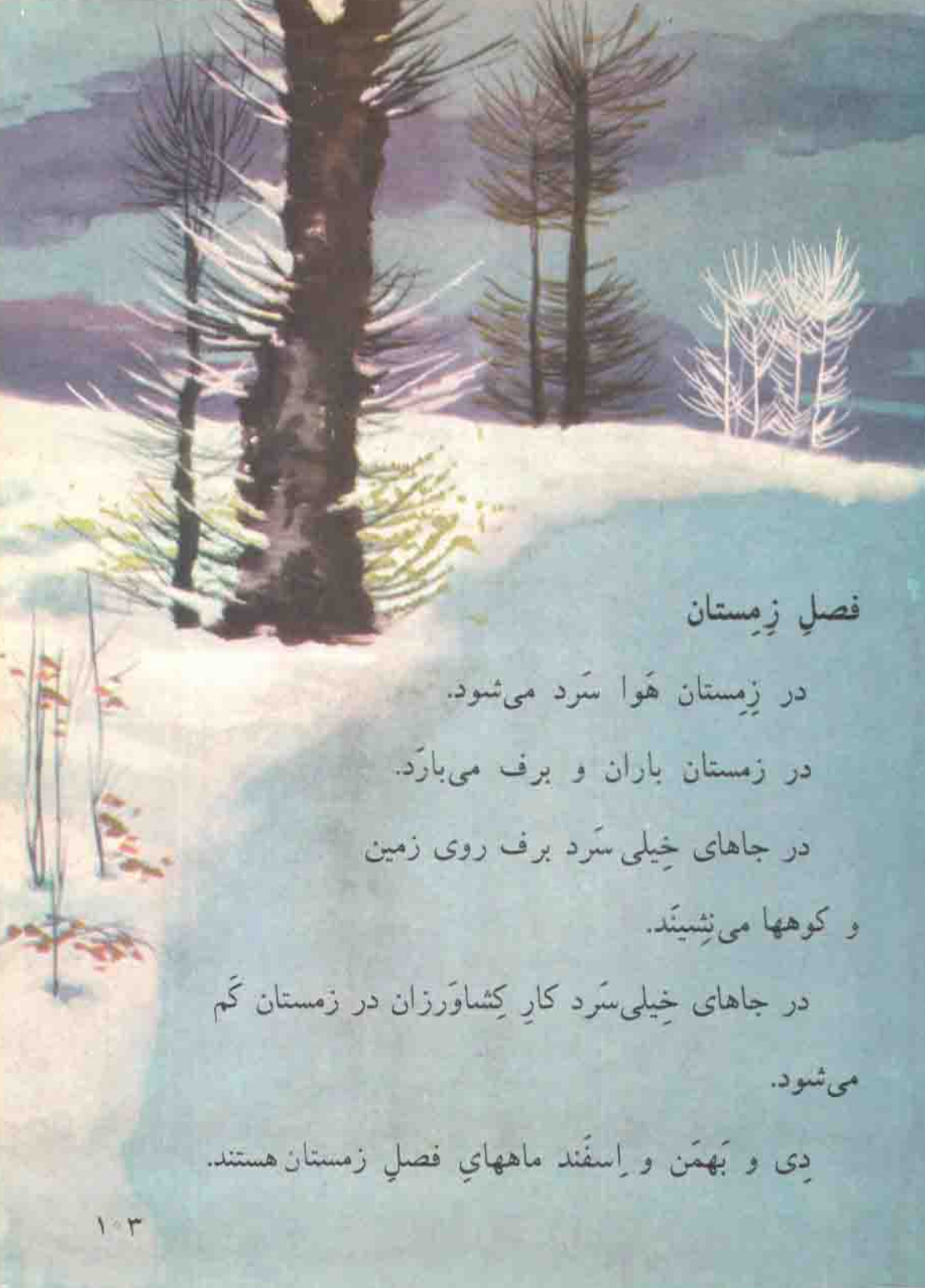
در فصل تابستان دبستان تعطیل است.



فصلِ پاییز

در پاییز هوا گم گم سرد می شود.
در پاییز برگ بسیاری از درختها زرد می شود.
در پاییز برگهای زرد درختها می ریزد.
بسیاری از کشاورزان در پاییز گندم و جو
می کارند.

مهر و آبان و آذر ماههای فصل پاییز هستند.
روز اولِ مهرماه دبستان باز می شود.



فصلِ زمستان

در زمستان هوا سرد می‌شود.

در زمستان باران و برف می‌بارد.

در جاهای خیلی سرد برف روی زمین

و کوهها می‌نشیند.

در جاهای خیلی سرد کار کشاورزان در زمستان کم

می‌شود.

دی و بهمن و اسفند ماههای فصلِ زمستان هستند.

آزادی

پَرندگان از این درخت به آن درخت می‌پرند. آواز می‌خوانند.
برای خود و جوجه‌هایشان لانه دُرُست می‌کنند و به آنها غذا
می‌دهند. پرندگان از این که آزاد هستند، لذت می‌برند. اما بعضی از
مردم آنها را می‌گیرند و در قفس زندانی می‌کنند. پرندگانی که در
قفس زندانی هستند، نمی‌توانند لانه بسازند، و از درختی به درخت
دیگر پیرند. خود را به در و دیوار قفس می‌زنند تا شاید بتوانند
دوباره آزادی خود را به دست آورند.

همان‌طور که پرندگان برای آزادی خود تلاش می‌کنند و آزادی
را دوست دارند، انسان هم دوست دارد که آزاد زندگی کند.
آزادیِ انسان با آزادیِ پرندگان فرق دارد.

ما نمی‌توانیم هر‌طور که دلمان می‌خواهد زندگی کنیم. ما آزاد
نیستیم هر کاری که می‌خواهیم انجام دهیم.
قانون تعیین می‌کند که آزادیِ ما چه قدر است.



دَرسِ آخر

امروز درسِ آخرِ این کتاب را می‌خوانیم. اکنون می‌توانیم
بخوانیم و بنویسیم. می‌توانیم قصّه‌ها و داستانهای شیرین بخوانیم.
سالِ دیگر به کلاسِ دُوم می‌رویم.
از آموزگار خود که به ما خواندن و نوشتن یاد داد،
سپاسگزاریم.

خدایا تو را شکر می‌کنیم که به ما توانایی دادی تا خواندن و
نوشتن را یاد بگیریم.

خدایا تو را شکر می‌کنیم که برای ما همه چیز آفریدی.

خدایا تو را شکر می‌کنیم و فقط تو را می‌پرستیم.

